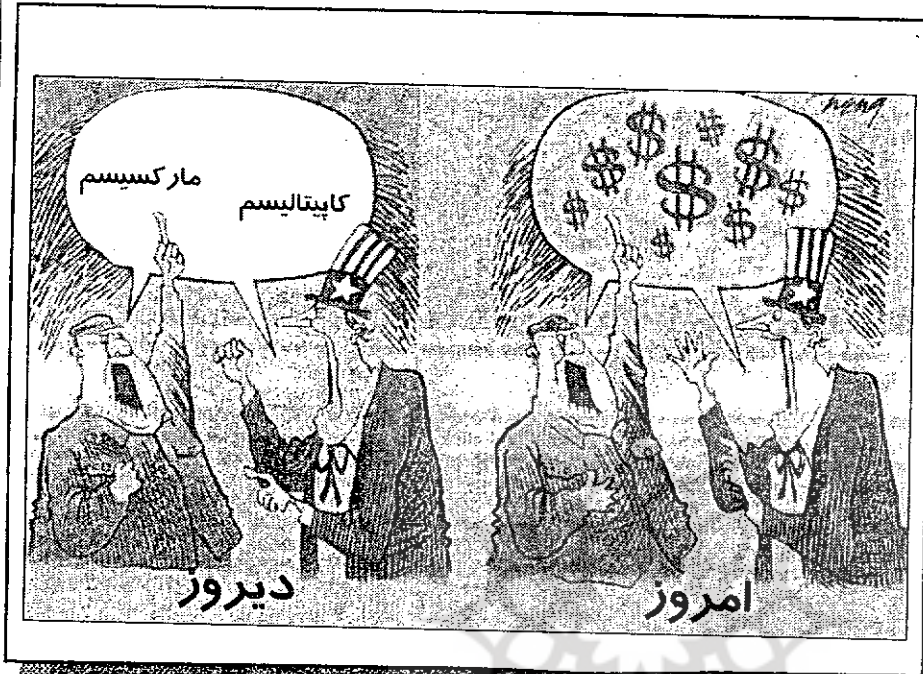


# با آمریکای دشمن هم می‌توان مذاکره کرد

نوشته امیرحسین فرزانه



چین با آمریکا زرف‌ترین اختلافات و دشمنی‌ها را داشته‌اند و دارد، معهدا با آمریکا مذاکره می‌کند و امتیاز می‌گیرد، بدون آن‌که از مواضع عقیدتی خود عدول کند

دگرذیسی Metamorphosis کاپیتالیسم  
 گرچه وجه جهانی پیدا کرده است ولی نمونه بارز و مشخص آن را در اروپا مشاهده می‌کنیم: تشکیل بازار و پول واحد اروپا Euro که آس و اساس عهدنامه ماستریخت (۱۹۹۲)، کشورهای عضو اتحادیه اروپاست ناقوس آغاز این دگرذیسی را در چهارم ژانویه سال جاری مسیحی به صدا در آورد. کل مطلب که در سطور عهدنامه دایر به لزوم و حقانیت پول واحد و در هم آمیزی Integration سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی مندرج است پوششی بر این واقعیت است که کشورهای عضو اتحادیه اروپا دیگر هر یک به تنهایی قادر نیست با مشکلات مالایطاق جهانی کردن اقتصاد و تشدید رقابت‌ها دست و پنجه نرم کند و از میدان سالم به در رود. نسخه‌علاجی که کشورهای بزرگتر اروپا مانند آلمان و فرانسه مناسب تشخیص دادند این بود که تحت نام پول واحد فدراسیونی از اعضای اتحادیه تشکیل دهند و کشورهای کوچکتر اتحادیه را بیدک بکشند - اعضای که به کلی نامتجانسند. گرچه فعلاً چهار کشور اروپایی و از جمله انگلستان هر یک به علی به پول واحد نیبوسته است ولی وسوسه الحاق، حتی به نوع دیگر، خارخار اندیشه دولت‌های آنهاست. بگذارید درین باب از انگلستان، این مهد دموکراسی و صنعت دنیا شمه‌ای بگویم: مجله معروف فوربس Forbes که ارگان شرکت‌های بزرگ چندملیتی آمریکاست در شماره پنجم آوریل سال جاری مقاله مفصلی به قلم یک مورخ صاحب نام انگلیسی به نام پول جانسون Poul Jonson با عکس و تفصیلات چاپ کرده است.  
 او ضمن آن‌که انگلیس را از الحاق به اروپای واحد بر حذر می‌دارد می‌نویسد «بریتانیا ناآگاهانه و با زحمت زیاد گام به گام به جلو می‌رود تا به کشور فدراتیو اروپایی به پیوندد اما ما انگلیسی‌ها باید با یک استراتژی دیگر

انقلابی به مسأله بنگریم. بریتانیا با سایر ملل انگلیسی زبان چون کانادا و استرالیا و نیوزیلند باید به ممالک متحده آمریکا که دارای زبان و فرهنگ مشترکی هستند ملحق گردند و با این ترتیب کشورهای خود را به اقتصاد دینامیک و پرتحرک آمریکا مرتبط سازند و از اروپای «دولت‌گرایی» Statism بی‌خاصیت و یأس آور فاصله بگیرند. شاید چنین نقشه‌ای بی پایه به نظر برسد اما بیست سال پیش کسی تصور نمی‌کرد که آلمان تقسیم شده مجدداً به هم به پیوندند یا اتحاد جماهیر شوروی از هم بپاشد و تجزیه گردد. دنیا در حال تغییر و تحول سریعی است... مردم انگلیس مردمی عبرت آموزند. اگر بدانند که در قبال تغییر عادات و تمایلات پاداش ارزشمندی به دست می‌آورند بدون درنگ تن به این تغییرات خواهند داد... او ضمن انتقاد تندی از اقتصاد «تنبل» اروپا جدول مقایسه‌ای از این همبستگی ایده‌آلی نشان داده که اطلاع از آن مفید است (این جدول با عنوان تیم ایده‌آل در متن همین مقاله چاپ شده

است. به هم پیوستن کشورهای غربی را از جهانی می‌توان به ادغام شرکت‌ها در یکدیگر تشبیه کرد. برخی شرکت‌ها که اتفاقاً از اعتبار زیاد برخوردار بوده‌اند در مسابقه تسخیر بازار جهانی از بعضی رقبا عقب افتادند و نتوانستند روی پای خود بایستند و به ناچار جذب شرکت‌های زورمندتر شدند. نظایر این گونه ادغام شرکت‌ها در چند سال اخیر رو به ازدیاد گذارده است. در این میان بد نیست که بدانیم صنعت اتوموبیل سازی انگلستان در بیست در اختیار شرکت‌های آمریکایی و اروپایی قرار گرفته است.  
 حال پس از این مقدمات باید ببینیم آن دگرذیسی که از آن یاد کردیم حکایت از چه وقایع و واقعیات می‌کند و چگونه نظام سرمایه‌داری مجبور شده است به اصل و نسب موجودیت خود بتازد و نان و نمک گذشتگان خود را حرام سازد؟ منی‌دانیم ایجاد دولت - ملت واحد Nation-State از ضرورت‌های اصلی و عمده بسط سرمایه‌داری بوده است. اصلاً ملت

و دولت واحد زاده سرمایه‌داری بوده است. سرمایه‌داری در نظام فئودالیسم که هر کشوری به امیرنشین‌های مستقل از یکدیگر تقسیم شده بود و عرصه یک پارچه ملی و دولتی وجود نداشت اصلاً مجال نشو و نما نمی‌توانست داشته باشد. سرمایه‌داری که سلول وجودش «کالا» است به بازار یک دست ملی نیازمند بود تا بتواند از همه استعداد‌های خود و بهره‌گیری از علم و تکنولوژی برای بسط تولید و تجارت بهره‌مند گردد. این واقعه تاریخی، یعنی تشکیل دولت و ملت واحد و میدان داری بورژوازی در بعضی از کشورها به قیمت یک انقلاب و عواقب ناگوار طولانی آن تمام شد اگر لوئی شانزدهم و کلیسا و اشرافیت موقع تاریخی را درک می‌کردند و اجازه می‌دادند که تورگو Turgot وزیر مالیه وقت که مردی آگاه به ضرورت‌های زمانه بود به اصلاحات سیاسی و اقتصادی مورد نظر خودش ادامه دهد شاید اصلاً انقلابی به آن صورت تند به وقوع نمی‌پیوست و فرانسه به تدریج به اصلاحات بورژوازموکراتیک دست می‌یافت، و مهتر از آن به انقلاب ۱۸۴۸ که بوی سوسیالیسم می‌داد نمی‌کشید و مارکس و انگلس نسبتاً جوان با الهام از این انقلاب آن مانیفست یا اعلامیه معروف کمونیسم را انتشار نمی‌دادند. در همین زمینه نباید از یاد ببریم که آلمان هم برای ایجاد دولت و ملت واحد متوسل به یک جنگ طولانی شد که دامنه‌اش فرانسه را هم در بر گرفت. این دو مثال را برای آن آوردم که از یادمان نرود که بورژوازی برای تشکیل ملت و دولت چه مبارزه‌ها کرد و تا چه اندازه حیات خودش را مدیون این مبارزات بوده است. در پرتو همین اصل ملی - دولتی بود که دول انگلستان و فرانسه و هلند و آلمان و ایتالیا و... توانستند سایر کشورهای پنج قاره را مستعمره خود کنند تا جایی که در مورد انگلستان آفتاب در پهنه مستعمراتش غروب نمی‌کرد؛ استعماری که تا امروز هشتاد درصد جمعیت دنیا را در لجه عقب ماندگی مزمونی فرو برده است. آن بورژوازی که دبدبه و کبکبه‌اش از وحدت دولت و ملت ناشی می‌شد و جدّ مشروعش به حساب می‌آمد امروز با نیای خودش به جنگ و جدال پرداخته و بنا را بر در بیخ و بن شکستن بنای دولت و ملت واحد گذارده است. نمونه‌اش همین تشکیل فدراسیون اروپا به نام پول واحد و

از میان برداشتن اقتدار ملی و دولتی است اما زودباوری است اگر تصور کنیم که اروپای واحد با چنین ساختار نامتجانس و ناهماهنگ و

**این که گفته می‌شود  
تاسیس یک «کل  
اروپایی» اختلافات  
بین اجزای کشورهای  
را از میان بر خواهد  
داشت به کلی  
بی‌فایده است زیرا  
این اجزا هیچ  
تجانسی با هم  
ندارند.**

نااستواری بتواند از پس مشکلات جهانی کردن اقتصاد و رقابت‌های «نفس‌گیر» بر بیاید. اقتصاد سرمایه‌داری با تمام عظمتش از بیخ مریض است. (به عنوان معترضه عرض می‌کنم که برخلاف گفته‌های برخی از اقتصاددانان و جامعه‌شناسان، نظام سرمایه‌داری با مدرنیسم

نسبیتی ندارد و پست مدرنیسم Past modernism هم به معنای دنباله مدرنیسم و یا اوضاع و احوال اصلاح شده سرمایه‌داری نیست. پست مدرنیسم یک مکتب تازه معماری و ادبی است و بس. برای دریافت اطلاعات بیشتر به فرهنگ مختصر آکسفورد مراجعه نمایید).

**شمشیر شکسته «یورو»**

هرچه دامنه جهانی کردن اقتصاد گسترده‌تر شود میزان مشکلات نیز افزایش می‌یابد. بگذارید به ذکر چند رقم بپردازم و نتیجه بگیرم.

اکنون ۵۰۰-۶۰۰ شرکت عظیم چند ملیتی به چنان قدرت عظیمی دست یافته‌اند که طبق آخرین آمار ملل متحد (۱۹۹۵) سالانه حدود ۷ تریلیون دلار فروش داشته‌اند. فروش شرکت‌های مذکور سالانه حدود ۲۰ تا ۳۰ درصد بیشتر از صادرات آنها رشد پیدا کرده است. در پایان سال ۱۹۹۶ جمع دارایی‌های شرکت‌های چند ملیتی بالغ بر سه تریلیون دلار می‌گردید. اما از آمار ذیل به خوبی معلوم می‌شود که قسمت عمده سرمایه‌گذاری‌ها صرف سفته بازی شده است. یعنی همان چیزی که به بحران گسترده و طولانی ممالک آسیای شرقی منجر شد.

طبق آمار واقعی رشد سالانه نقل و انتقال سرمایه بین سال‌های ۱۹۹۶-۱۹۹۸ به شرح ذیل بوده است.

- ۱- معاملات اوراق سهام و قرضه ۲۵٪
- ۲- معاملات ارزی ۲۴٪

### تیم ایده‌آل Dream Team

ایالات متحده	انگلستان	کانادا	استرالیا	زلاندنو	اتحادیه اروپا به جز انگلستان
جمعیت ۲۶۷ میلیون	جمعیت ۵۹ میلیون	جمعیت ۲۰ میلیون	جمعیت ۱۸ میلیون	جمعیت ۴ میلیون	جمعیت ۳۱۵ میلیون
ارزش ناخالص محصول داخلی یا GDP ۸/۱ تریلیون دلار	GDP ۱/۳ تریلیون دلار	GDP ۶۲۰ میلیارد دلار	GDP ۳۹۱ میلیارد دلار	GDP ۶۶ میلیارد دلار	GDP ۶/۸ تریلیون دلار
بیکاری ۴/۹٪	بیکاری ۷٪	بیکاری ۹/۲٪	بیکاری ۸٪	بیکاری ۶/۷٪	بیکاری ۹/۵٪
هزینه دفاعی ۲۶۷ میلیارد دلار	هزینه دفاعی ۳۶ میلیارد دلار	هزینه دفاعی ۷ میلیارد دلار	هزینه دفاعی ۸ میلیارد دلار	هزینه دفاعی ۷۵۷ میلیون دلار	هزینه دفاعی ۱۱۶ میلیارد دلار



۳- وام دهی بانکها ۷.۸

۴- سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ۷.۷

۵- بازرگانی ۷.۶

۶- محصول ناخالص داخلی ۷.۲/۵

این چنین سیر و حرکت سرمایه همیشه بحران‌زاست و شمشیر شکسته «یورو» هم معجزه‌ای نتواند کرد. کمی دورتر برویم و فرض کنیم سرمایه‌داری برای بقای خودش، یا به تصور خودش به سوی نوعی جهان وطنی Cosmopolitanism حرکت نماید و اقتصاد جهانی را در یک قالب بریزد؛ در قالبی که حاکمیت مطلقه خودش را بی‌چون و چرا بر ممالک جنوب تحمیل نماید. او اکنون در همین راه گام بر می‌دارد. کنفرانس سران کشورهای اروپایی و آمریکای لاتین در ریودوژانیرو - کنفرانس APEC یا همکاری اقتصادی کشورهای دو سوی اقیانوس کبیر - کنفرانس DECD مرکب از ۲۹ کشور پیشرفته و نسبتاً پیشرفته کنفرانس ASEAN یا همکاریهای ممالک جنوب شرقی آسیا - پیمان NAFTA یا پیمان منطقه آزاد تجاری آمریکای شمالی - پیمان ممالک برزیل و شیلی و آرژانتین - و یک «دوره تسبیح» از سازمان‌های بین‌المللی چون صندوق بین‌المللی پول و بانک بین‌المللی و سازمان تجارت جهانی

و اصلاً خود سازمان ملل متحد و ارگانه‌های وابسته‌اش که به قول پطرس غالی دبیر کل پیشین ملل متحد از نبود دموکراسی رنج می‌برد (یا به قول او یک سازمان غیر دموکراتیک می‌خواهد به دنیا درس دموکراسی بدهد. او کتابی درباره همین مطلب به چاپ رسانده که گویا در توزیع آن با اشکالاتی مواجه شده است) همه و همه در اختیار و حاکمیت فائقه ده - بیست کشور پیشرفته به رهبری آمریکا است. بنده بعید نمی‌دانم که دیر یا زود اتحادی بین بازار واحد اروپا و آمریکا هم برقرار شود و حلقه «جهان وطنی» خود را کامل کند. علی‌رغم همه اینها، مادام که قوانین ذاتاً متناقض سرمایه‌داری حاکم است و رشد معاملات اوراق سهام و قرضه و معاملات ارزی در آمار مذکور بیش از سه برابر رشد سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی است، نه عهدنامه، ماستریخت و نه جهان وطنی فرضی از عهده حل مشکل بر نخواهند آمد. لرد کینز اقتصاددان مشهور انگلیسی عبارتی دارد که قریب به مضمون چنین است: مادام که معاملات قمار یا کازینویی یا همان سفته بازی جزء ناچیزی از معاملات را تشکیل می‌دهد، و متقابلاً فعالیت‌های مولد سهم عمده اقتصاد را به خود اختصاص دهد اوضاع اقتصادی روپراه خواهد بود و معکوس این وضع، مصیبت‌بار خواهد بود. در همین وارونگی اوضاع اقتصادی بود که «جورج سوروز»، آمریکایی و امثال او توانستند میلیاردها دلار از بازار سرمایه تایلند و مالزی به بیرون ببرند و جرقه به باروت بحران ممالک آسیای شرقی بزنند. کینز، این اقتصاد را Bubble economy نام نهاده است و به نام او تا به امروز شهرت دارد.

### درک اهمیت زبان

حال بگذارید از این دگردیسی اروپا که خلاف تبلیغات دنیایی علامت شکست سیاست‌های اقتصادی و ناکامیابی همین ساختار اروپای واحد فدراتیو است شمه‌ای بگویم:

۱- در عهدنامه ماستریخت آمده است که پشتوانه اصلی رواج پول واحد اروپا تثبیت نرخ ارزها و همگرایی‌های سفت و سخت بازار اقتصاد ممالک عضو پول واحد است که در این میان قیمت‌ها نیز تثبیت می‌شوند. سابقه امر به

وضوح نشان می‌دهد که این پشتوانه به کلی بی‌محل و نامعتبر است. قرارداد «برتون وودز» Bretton Woods با همین هدف تثبیت نرخ ارز در دنیای پس از جنگ جهانی دوم بین آمریکا و انگلستان به تصویب رسید. مبنای این قرارداد تثبیت نرخ هر اونس طلا به قیمت ۳۲ دلار بود (امروز نرخ مذکور حدود ۲۶۰ دلار است. در سقوط سریع شاخص صنعتی آمریکا در سال ۱۹۸۷ قیمت هر اونس طلا بالغ بر ۴۵۰ دلار شد). این برابری نرخ طلا با ۳۲ دلار از همان آغاز با نوساناتی روبرو گردید تا جایی که ناچار شدند در سال ۱۹۷۲ این نرخ را به کلی بر هم زنند و نرخ‌های ارز را در بازار آزاد شناور ساختند. سیستم پولی اتحادیه اروپا یا EMS در سال ۱۹۷۸ تأسیس شد و در سال ۱۹۹۲ به کلی در هم شکست. معلوم نیست در قبال نوسانات شدید تراز پرداخت‌ها با چه معجزه‌ای می‌توان نرخ‌های ارز را تثبیت کرد و قیمت‌ها را ثابت نگهداشت؟

۲- اگر حقیقت را بخواهیم همه کاره این بازار واحد همان بانک مرکزی اروپاست. این بانک استقلال تام و تمام دارد و جوابگوی هیچ یک از سازمانهای بازار واحد نیست. این سیستمی پوشیده و بدون «منقذی است» که اعضا را به تأمل جدی وامی‌دارد که احتمالاً در برابر بعضی از اقداماتش به عکس‌العمل دست خواهند یازید. مضافاً به این‌که آقای دوایزن برگ Duisenberg رییس هلندی بانک از دوستان قدیم بانک مرکزی آلمان است و نمی‌تواند فردی بی‌طرف بماند.

۳- کشورهای عضو از لحاظ فرهنگی اعم از اقتصادی و غیراقتصادی هم سطح و در یک اندازه نیستند و از این لحاظ منطقه عمل یورو یک دست نتواند بود و تخم اختلاف سریعاً ریشه می‌دواند و همگرایی را به بازی می‌گیرد.

۴- بازار و پول واحد ساخته و پرداخته «کهل» صدراعظم وقت آلمان و فرانسوامیتزان رییس جمهور مرحوم فرانسه است. تا جایی که با اطمینان می‌توان گفت این دو نفر مواد کلیدی و اصلی عهدنامه ماستریخت را بر سایرین تحمیل کردند. بیهوده نیست در مقامات آلمانی گله و اعتراض می‌کنند که منظور از بازار واحد و پول واحد، معیارهای اکثریت نسبی در رأی‌گیری یا حق وتو نیست، این مشکلات را باید از میان

**اختلافات سیاسی و اقتصادی بین ژاپن و آمریکا، و بین فرانسه و آمریکا، از اختلافاتی که ما با آمریکا داریم بیشتر و بی‌رنج‌تر است.**

برداشت و به رونق اقتصادی و تحکیم مبانی یورو اندیشید.

بازار و پول واحد عملاً حاکمیت‌های ملی، یعنی همان دست‌آوردهای تاریخی یورژوازی را سست کرده یا از میان خواهد برد و حاکم اصلی اروپای واحد یوروکراسی ناتوان اروپا و بانک مرکزی اروپا خواهد بود - فسادى که در کمیسیون اروپا یعنی قوه مجریه اروپا به وجود آمد و منجر به استعفای دسته جمعی اعضای بیست گانه و رییس کمیسیون شد دلیل آشکاری بر ناتوانی این یوروکراسی است.

۵- به موجب قوانین مسلم سیستمی و ریاضی نمی‌توان کلی را از اجزاء ناجور و نامتجانس و احتمالاً دشمن یکدیگر به وجود آورد. بازار و پول واحد نمونه درست این عدم تجانس است. این که گفته می‌شود و در عهدنامه هم به تصریح و به تلویح آمده است که تأسیس یک کل اروپایی اختلافات بین اجزاء را از میان بر خواهد داشت به کلی بی‌مأخذ است، این اجزاء نه تنها با هم تجانسی ندارند بلکه هر کدام هم به یک درد بی‌درمان بیکاری و ناتوانی درونی دچار است.

اما تکلیف ما به عنوان یک مشکل ظاهراً لاینحل سیاسی در مجموعه روابط بین‌المللی چیست؟

بنده در مقاله پیشین خود به اثبات رساندم که در یک کل ارگانیک مثل یک کل اجتماعی، قطع رابطه بین اجزاء به مفهوم اخص کلمه نمی‌تواند به وجود آید و کل ارگانیک هم سالم و سرپا باقی بماند. در روابط بین‌المللی هم که هر کشوری جزئی از کل جامعه بین‌المللی است، هر قطع رابطه بین اجزاء به درد و رنج و ضرر و زیان منجر می‌گردد. بنده به ضرس قاطع عرض می‌کنم اختلافات سیاسی و اقتصادی بین ژاپن و آمریکا، و بین فرانسه و آمریکا از اختلافاتی که ما با آمریکا داریم بسی بیشتر و بغرنج‌تر است. کوبا این کشور به واقع انقلابی سی سال است. به تحریم آمریکا گرفتار آمده و آمریکای زورگو از وارد آوردن هیچ گونه فشار سیاسی بر این کشور دست بر نمی‌دارد، اما دولت کوبا با روشن بینی علمی و درایت سیاسی به رغم همه این دشمنی‌های پنهان و آشکار طالب گفت و گو و برقراری تماس با آمریکا است.

دولت چین مدت هفت سال است که برای

الحاق به سازمان تجارت جهانی می‌کوشد ولی آمریکا مانع این الحاق است و صحبتی هم از قطع رابطه سیاسی به میان نمی‌آید. هیچ کشوری بعد از جنگ جهانی دوم بیش از ویتنام متحمل وحشیگری‌های خانمانسوز آمریکای متمدن نشده ولی امروز ما شاهدیم که آمریکا وارد مسابقه سرمایه‌گذاری با رقبای ژاپن و اروپایی خود در این کشور شده است. الظهر من الشمس است که آمریکا مصدق را خانه‌نشین کرد و با شاه علیه منافع ملی ما همدست بود. بر مبنای آن چه که گفتیم این بر ماست که جبران خسارت کنیم و این فقره نه با شعار، بل با مذاکره با همین دشمن دیرین امکان‌پذیر است. بنده برای رییس جمهور احترام زیادی قائلم. اگر او تمام تلاش خود را مصروف به حل همین یک مسأله نماید خدمتی بزرگ به این مردم و به این کشور و به این جامعه کرده است. با خیالی‌فانی دن کیشوتی نمی‌توان بر دشمن واقعی غالب آمد. ما نمی‌خواهیم آمریکا مشکلات ما را بسزاید؛ ما می‌خواهیم مگذاریم او مانع شکل‌زدایی ما شود. رییس جمهور محترم ما باید بداند تحولات اقتصادی دنیا به سود ممالک عقب مانده‌ای چون مملکت ما نیست. شمالی‌ها می‌خواهند به قیمت تشدید وابستگی جنوبی‌ها مشکلات خود را حل کنند، حتی به قیمت یک دگردیسی در کاپیتالیسم بگذارید به یکی دیگر از دردهای تنهایی اقتصادی خود در این دنیای وانفسا اشاره‌ای نکنم؛ عضو رسمی صندوق بین‌المللی پول هستیم و در مجامع عمومی آن سالانه و مرتباً شرکت می‌کنیم. صندوق موظف است به کشورهای عضوی که به کسری شدید تراز پرداخت‌ها و تراز سرمایه (سرمایه از مملکت ما فرار می‌کند) و افت ارزش پول دچار شده‌اند کمک مالی کند. این صندوق بر همین اساس معادل ۵۰ میلیارد دلار وام با بهره صدی پنج به کره جنوبی اعطا کرد. به قول فقها این از اعجب عجایب است که ما که در وضعی بدتر از کره قرار داریم تا جایی که یک مبلغ بزرگ بدهی خود را به آلمان معادل یک میلیارد و دویست میلیون مارک با بهره بالا استمهال می‌کنیم. آنگاه نه ما از صندوق تقاضای کمک می‌کنیم و نه صندوق نیم‌نگاهی به ما می‌اندازد. ممکن است گفته من که صندوق تحت شرایطی وام می‌دهد که با نظر ما مخالف است. پس چرا از عضویت

استعفا نمی‌دهیم یا آن‌که به صورت جدی و مال‌اندیشانه با نماینده صندوق مذاکره نمی‌کنیم و از او نمی‌خواهیم با وضع فعلی کشور تعدیلی در شرایط بکند. بنده تصور می‌کنم اگر رییس جمهور محترم همان دو بند طرح ساماندهی اقتصاد کشور یعنی انحلال انحصارات یا بنیادها و کمک جدی به مراجعت سرمایه‌داران ایرانی به کشور و استرداد مایملک قانونی آنها را اجرا کند، صندوق در پرداخت دام تعللی نکند. فرصت‌ها از دست می‌رود و ما همچنان در لجه شعارها دست و پا می‌زنیم خداوند ما را هدایت فرماید. صحبت‌ها و وعده‌های روزانه بس است. از علم مدد بگیریم و راه حل مسایل خود را بیابیم. صحبت و بحث ما باید فراتر از تعصبات برود. بنده برای تأیید این گفته اخیر خود نظر استاد «جمال نظر الاسلام» استاد دانشگاه چینیکان بنگلادش را گواه صادق می‌گیرم. وی در اجلاس اندیشمندان جهان اسلام که چندی پیش در تهران برگزار شد از جمله گفت «... دو قرن استعمار کشورهای جهان سوم پدید پیچیده‌ای است. طی دو قرن و در حالی که غرب در زمینه‌های علمی و تخصصی پیش می‌رفت مسلمانان از ارتباط با یکدیگر محروم ماندند... ما مسلمانان باید به اهمیت زمان پی ببریم، به اهمیت اتحاد برای قدرتمند شدن اندیشه کنیم و بفهمیم که زمان دگماتیک اندیشیدن به سر رسیده است و هیچ مبتلی نباید با تعصب و دگم اندیشی خود را برتر از بقیه بداند... باید یاد بگیریم که درگیری‌های داخلی و کشوری را کنار بگذاریم (گویی خطابش به ماست) و حقیقت جلو افتادن غرب و اروپا را در زمینه علم و تسخیر جهان آینده تحلیل کنیم... (به نقل از روزنامه نشاط مورخ ۱۳ مردادماه ۱۳۷۸)

رییس جمهور محترم آگاه باشند بدون عنایت به این مطالب و آن چه در جهان می‌گذرد صرفاً با سخنرانی‌ها، دغدغه‌های ایشان درباره اقتصاد کشور نه تنها رنگ نمی‌بازد بلکه پررنگ‌تر و غلیظ‌تر می‌گردد.

بنده در نوشتن این مقاله از بعضی اطلاعات آماری مجله اکونومیست نیز استفاده کرده‌ام.

